

روان‌شناسی شناخت و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی

غلامعلی سلیمانی^۱

چکیده: روان‌شناسی شناخت شاخه‌ای از علوم شناختی است که با تمرکز بر "ذهن"، به بحث و بررسی درباره فرایندهای درونی ذهنی از قبیل حل مسئله، حافظه، ادراک، شناخت، زبان و تصمیم‌گیری می‌پردازد. در واقع روان‌شناسی شناخت (روان‌شناسی معرفت) می‌خواهد به این سؤال اساسی پاسخ دهد که ذهن انسان‌ها چه تاثیری در تصمیم‌گیری دارد؟ به عبارت دقیق‌تر اگر ذهن را همچون رایانه فرض کنیم، اطلاعات پس از ورود دچار چه تغییر و تحولاتی می‌شوند؟ تصمیم‌گیری در سیاست خارجی از طرف کسانی صورت می‌گیرد که اطلاعات دریافتی را مورد پردازش قرار می‌دهند و روان‌شناسی شناختی قصد دارد تا با کمک ابزارهای نوین، نحوه پردازش اطلاعات را مورد مطالعه قرار دهد و از این طریق فهم متفاوتی از نحوه اتخاذ تصمیمات ارائه دهد. این پژوهش سعی دارد تا با مطالعه حوزه جدید تصمیم‌گیری در سیاست خارجی یعنی روان‌شناسی شناخت، دستاوردهای آن در یکی از مهم‌ترین حوزه‌های تصمیم‌گیری، یعنی تصمیم‌گیری سیاست خارجی را به بحث و بررسی گذاشته و قصور و کاستی‌های آن در تحلیل تصمیم‌گیری در الگوی سیاست خارجی ایران را تبیین نماید.

واژگان کلیدی: علوم شناختی، روان‌شناسی شناختی، ذهن، الگوی عقلانی، تصمیم‌گیری، ساده‌سازی، یک‌پارچگی شناختی، تصمیم‌گیری ارزش‌مدار.

۱. آقای غلامعلی سلیمانی، پژوهشگر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران gholamali.soleymani@gmail.com

مقدمه

برای سال‌های متمادی موضوع روان‌شناسی در معنای اعم و روان‌شناسی سیاسی در معنای اخص تحت تاثیر رفتارگرایی - همچون سایر علوم انسانی - به بررسی درباره رفتارهای قابل مشاهده محدود می‌شد. از نظر رفتارگرایان، رفتاری قابل مطالعه و بررسی بود که به مشاهده در آید تا بتوان از این طریق دست به قانونمندی زد و رفتارهای آدمی را پیش‌بینی نمود. این در واقع حرکت بر همان سیاقی بود که علوم طبیعی پیش از این آموخته بود و به نظر می‌رسید به نتایج خوبی در این راه رسیده بود. دستاوردهای خیره‌کننده علوم طبیعی، تبعیت از روش‌های علوم طبیعی را تنها ابزار معرفت و شناخت برای علوم انسانی معرفی می‌کرد و درست به همین دلیل مقوله ذهن و فرایندهای ذهنی که مربوط به جنبه‌های غیر مشهود بودند، چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت (در ارتباط با دستاوردهای علوم طبیعی و تأثیر آن بر علوم انسانی و اجتماعی بنگرید به: فروند، ۱۳۶۲)

با افول رفتارگرایی و طرح نقش "ذهن" و فرایندهای ذهنی در رفتار و تصمیم‌گیری در روان‌شناسی که به‌طور همزمان مورد توجه بسیاری از علوم از جمله فلسفه، هنر، روان‌شناسی و زبان‌شناسی و ... قرار گرفته بود، زمینه برای طرح "علوم شناختی"^۱ فراهم شد. نکته کانونی علوم شناختی تمرکز بر ذهن و فرایندهای ذهنی منجر به اخذ تصمیم و رفتار بود. روان‌شناسی شناخت به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های علوم شناختی نقش به‌سزایی در پیشبرد مطالعات مربوط به تصمیم‌گیری سیاسی و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را ایفا کرده است. با عنایت به اهمیت علوم شناختی

۱. اگرچه سابقه علوم شناختی به دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰ م) برمی‌گردد، رشد آن از میانه دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰ م) و زمانی که فصلنامه علوم شناختی توسط انجمن علوم شناختی انتشار یافت آغاز شد و از آن زمان تاکنون جهش قابل ملاحظه‌ای نشان داده است. رشته‌های علوم شناختی در ایران رشته‌های نسبتاً نوینی است. در ایران اگر چه برخی از زیرشاخه‌های آن از جمله روان‌شناسی شناختی در برخی دانشگاه‌های کشور در مقاطع تحصیلات تکمیلی مورد توجه قرار گرفته است، اما به نظر می‌رسد پژوهشکده علوم شناختی نقش به‌سزایی در معرفی علوم شناختی در ایران بر عهده داشته باشد. پژوهشکده علوم شناختی به‌عنوان یک نهاد غیردولتی - غیرانتفاعی است که هدف کلی آن گسترش پژوهش و آموزش در حوزه‌های مرتبط با علوم شناختی است. سنگ بنای این نهاد به شکل یک گروه مطالعاتی در سال ۱۳۷۷ و با تأسیس "مؤسسه مطالعات علوم شناختی" گذارده شد. در پی تجربه‌یابی و گسترش فعالیت‌های این مؤسسه، با تصویب شورای گسترش آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پژوهشکده علوم شناختی در سال ۱۳۸۲ جایگزین مؤسسه مطالعات علوم شناختی گردید و به‌طور رسمی کار خود را به‌عنوان یک مرکز پژوهشی - آموزشی آغاز نمود. برای دستیابی به پژوهشکده علوم شناختی و مجلات مربوطه بنگرید به:

در علوم مختلف به ویژه علم سیاست و روابط بین‌الملل و نقش آن در بررسی فرایندهای ذهنی منجر به اخذ تصمیم، این سؤال مطرح می‌شود که جایگاه روان‌شناسی شناخت در مطالعات تصمیم‌گیری سیاست خارجی چیست؟ به عبارت دقیق‌تر روان‌شناسی شناخت براساس چه مؤلفه‌هایی، فرایندهای ذهنی منجر به تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را توضیح می‌دهد؟

در راستای پاسخ به سؤال فوق، این مقاله در یک سیر منطقی ابتدا به بحث درباره علوم شناختی خواهد پرداخت و در ادامه با اشاره به روان‌شناسی شناخت و علل طرح آن در تصمیم‌گیری، مروری بر مهم‌ترین مؤلفه‌های روان‌شناسی شناخت در مطالعات تصمیم‌گیری در سیاست خارجی خواهد داشت.

درآمدی بر علوم شناختی

کوشش برای فهم و درک ذهن و کارکرد آن دست کم به دوران یونان باستان و زمانی باز می‌گردد که فلاسفه‌ای چون افلاطون و ارسطو سعی در توضیح طبیعت شناخت بشری داشتند. بررسی ذهن تا قرن نوزدهم میلادی که مقارن با پیدایش روان‌شناسی علمی بود، همچنان در حیطه فلسفه باقی ماند. مکاتب اولیه روان‌شناسی علمی نیز بیشتر متمرکز بر بررسی جریان‌های درونی ذهن از طریق خودکاوی یا درون‌نگری بودند. چند دهه پس از ظهور این علم، مکتب رفتارگرایی به رویکرد غالب در روان‌شناسی تبدیل شد و نگرشی کاملاً متفاوت با مکاتب قبلی داشت. رفتارگرایان وجود و بررسی جریان‌های درونی ذهن را اساساً نادیده می‌گرفتند و معتقد بودند، روان‌شناسی باید محدود به بررسی پدیده‌های قابل مشاهده؛ مانند محرکات بیرونی و پاسخ‌های رفتاری موجود زنده به آن محرک‌ها باشد. بدین ترتیب بحث و بررسی در مورد سازوکارهای درونی ذهن عملاً برای چند دهه، حداقل در مجامع علمی مسکوت ماند. در اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ قرن بیستم میلادی دانش مربوط به مطالعه ذهن دچار تحولی شگرف شد. در این سال‌ها دانشمندان حوزه‌های متنوعی چون علم اعصاب، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، هوش مصنوعی و فلسفه متوجه شدند که همگی سرگرم حل مسائل مشترکی در مورد کارکرد ذهن هستند و رهیافت‌های متفاوت آنان در جهت حل این مسائل می‌تواند مکمل یکدیگر باشد. این اندیشمندان معتقد بودند که می‌توان با روش‌های غیرمستقیم به بررسی و تحقیق درباره فرایندهای ناپیدای ذهن پرداخت و محدودکردن روان‌شناسی به بررسی رفتارهای قابل مشاهده، آن‌طور که رفتارگرایان معتقد بودند، عملی نادرست است.

در واقع، نگاه این محققین به ذهن مبتنی بر بررسی "بازنمودهای ذهنی"^۱ و نحوه پردازش آن‌ها بود. همکاری و همفکری آن‌ها نهایتاً منجر به پدید آمدن دانشی میان‌رشته‌ای شد که امروزه آن را "علوم شناختی"^۲ می‌نامند.^۳

علوم شناختی یکی از دانش‌های نو است که در کنار نانو تکنولوژی، بیوتکنولوژی، فناوری اطلاعات مجموعه دانش‌های همگرا را که NBIC نام گرفته‌اند، تشکیل می‌دهند.^۴ این رشته از زیرمجموعه‌های علم اعصاب، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، هوش مصنوعی و فلسفه ذهن تشکیل گردیده است و کاربرد وسیعی در رشته‌های فرعی مانند پزشکی، آموزش و پرورش، جامعه‌شناسی، سیاست، علوم اطلاعات، ارتباطات و رسانه‌های گروهی، مهندسی پزشکی، مهندسی فرمان و کنترل و حتی علوم دفاعی و جنگ پیدا کرده است.^۵

از دید علوم شناختی ذهن را می‌توان با تساهل همچون نوعی رایانه دانست. در رایانه اطلاعات توسط دستگاه‌های ورودی مانند صفحه کلید یا مودم وارد سامانه می‌شود و سپس عملیات متفاوتی بر روی آن انجام می‌گیرد. اطلاعات وارد شده را می‌توان در رایانه ذخیره و توسط نرم‌افزار پردازش کرد. نتیجه این پردازش می‌تواند به خروجی رایانه تبدیل گردد.

به همین شکل، اطلاعات از جهان خارج توسط گیرنده‌های حسی ما (مثل بینایی یا شنوایی) به داخل شبکه پردازشگر (ذهن) راه می‌یابد، در حافظه نگهداری می‌شود و در فرایند تفکر پردازش می‌گردد. خروجی‌های این پردازش می‌تواند گفتار یا رفتار حرکتی باشد.

البته، باید توجه داشت که اطلاعات در این رویکرد معنای بسیار وسیعی دارد و شامل تمامی دریافت‌های انسان از جهان خارج به‌علاوه تمامی مفاهیم و ادراکاتی می‌شود که در درون ذهن انسان به صورت فطری یا اکتسابی وجود دارد.^۶

1. Mental Representations

2. Cognitive Science

۳. بنگرید به سایت پژوهشکده علوم شناختی در

http://www.ircss.org/fa/Pages/CS-Definition.aspx#_ftn5

4. Nanotechnology, Biotechnology, Information Technology, Cognitive Technology (NBIC)

۵. بنگرید به سایت پژوهشکده علوم شناختی در

http://www.ircss.org/fa/Pages/CS-Definition.aspx#_ftn5

۶. بنگرید به سایت پژوهشکده علوم شناختی در

http://www.ircss.org/fa/Pages/CS-Definition.aspx#_ftn5

روان‌شناسی شناخت؛ زیر شاخه‌ای از علوم شناختی

روان‌شناسی شناختی از زیرشاخه‌های علوم شناختی است و مکتبی است که به بررسی فرایندهای درونی ذهن از قبیل حل مسئله، حافظه، ادراک، شناخت، زبان و تصمیم‌گیری می‌پردازد. موضوعاتی از این قبیل که انسان چگونه و با چه ساختاری به درک، تشخیص و حل مسئله می‌پردازد و این که ذهن چگونه اطلاعات دریافتی از حواس (مانند بینایی یا شنوایی) را درک می‌کند و یا این که حافظه انسان چگونه عمل می‌کند و چه ساختاری دارد؛ از عمده مسائل قابل توجه دانشمندان این رشته می‌باشد. محققین روان‌شناسی شناختی به ذهن همچون دستگاه پردازشگر اطلاعات می‌نگرند و رویکرد آنان به مطالعه مغز و ذهن بر پایه تشابه عملکرد مغز با رایانه است.^۱

روان‌شناسی شناخت امروزه حوزه گسترده‌ای از مطالعات تصمیم‌گیری را به خود اختصاص داده است. روان‌شناسی شناختی را می‌توانیم رویکرد نسبتاً جدیدی در علم روان‌شناسی بدانیم، گرچه مطالعات شناخت، سابقه‌ای دیرینه در تاریخ روان‌شناسی دارد ولی تنها در نیمه دوم قرن بیستم بود که با پیشرفت فناوری، تحقیقات بسیار گسترده‌ای درباره آن انجام گرفت و سرانجام در پیوند با رشته‌های علمی دیگر مثل عصب‌شناسی،^۲ زبان‌شناسی،^۳ علم رایانه،^۴ هوش مصنوعی،^۵ و فلسفه ذهن^۶ به پیدایش علوم شناختی کمک کرد. (خرازی و رمضان دولتی، ۱۳۸۸: ۵)

منظور از شناخت و معرفت که موجب امتیاز انسان به سایر موجودات است، چیست؟ امروزه شواهد کافی در اختیار است که انسان دستگاه ثبات یا وسیله‌ای منفعل در برابر رویدادهای بیرونی نیست، بلکه از طریق فرایندهای ذهنی خود، اطلاعات دریافتی از محیط را دگرگون، کم یا زیاد می‌کند تا بازنمایی مناسبی از آن‌ها در ذهن خود پدید آورد، اگر چه کارکرد مفاهیمی مثل محرک و پاسخ یا درونداد و برونداد در روان‌شناسی از جهاتی مفید بوده است، لیکن باید توجه داشته باشیم که آنچه امکان اکتساب، ذخیره و بازیابی اطلاعات را به شکلی کارآمد فراهم می‌سازد، فرایندهای شناختی است (خرازی و رمضان دولتی، ۱۳۸۸: ۵).

موضوع روان‌شناسی شناخت، فعالیت‌های ذهنی یا فکری انسان است. به عبارت دیگر، موضوع این علم فرایندهایی است که از طریق آن‌ها، انواع اطلاعات ورودی-

۱. بنگرید به سایت پژوهشکده علوم شناختی در

http://www.ircss.org/fa/Pages/CS-Definition.aspx#_ftn5

2. Neuroscience

3. Linguistics

4. Computer Science

5. Artificial Intelligence

6. Cognitive Science

دروندادها - به مغز دچار دگرگونی، کاستی، افزایش یا بسط و ذخیره و بازیابی می‌شوند و مورد استفاده‌های مختلف قرار می‌گیرند. این فرایندها شامل عناوینی از قبیل ادراک، بازشناسی الگو، حافظه، یادگیری و زبان که از قبل مورد پژوهش بشر بوده‌اند، نیز می‌شود. کنش‌های عالی‌تر شناختی مانند حل مسئله و تصمیم‌گیری که خود متکی بر کنش‌های ساده‌ترند، در این علم مورد تحلیل قرار می‌گیرند، لکن باید توجه داشته باشیم که این علم، فقط معرفت به معنای خاص آن و تفکر به معنای پیچیده آن را مدنظر قرار نمی‌دهند، بلکه کنش‌های روزمره‌ای را هم که به نظر واضح و ساده‌اند و نیازی به سنجش، مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی درباره آن‌ها احساس نمی‌شود، با روش‌های علمی مورد مطالعه قرار می‌دهد (خرازی و رمضان دولتی، ۱۳۸۸: ۵-۶).

حوزه مطالعاتی روان‌شناسی شناختی از بررسی‌های زیست‌شناختی و عصب‌شناختی از یک سو و تحلیل‌های جامعه‌شناختی و فرهنگی از سوی دیگر متمایز است. به عبارت دیگر، موضوع روان‌شناسی شناختی بازنمایی ذهنی است و نه رفتار (گاردنر، ۱۹۸۵). چنین تعریفی از روان‌شناسی شناختی نشان دهنده نوعی کارکردگرایی است که مطالعه ذهن را مستقل از مغز می‌داند و رایانه را استعاره مناسبی برای توصیف آن تصور می‌کند (حاتمی، ۱۳۸۸: ۱۲۴).

هدف روان‌شناسی شناخت، تدوین قواعد و کشف نظریات روشن درباره ساختارها و فرایندهای ذهنی است که به صورت ادراک، فهم، حافظه، یادگیری، یادآوری، استدلال، دآوری، تصمیم‌گیری و کاربرد اطلاعات روی می‌دهد. اگر چه رویکرد شناختی همانند سایر رویکردهای روان‌شناسی، از مشاهده رفتار شروع و سرانجام به تبیین رفتار می‌رسد، اما مشخصه مهم آن، استنباطی است که روان‌شناسی شناختی درباره فرایندهای ذهنی مربوط به رفتار، مانند ادراک، تفکر، زبان، تخیل و حافظه انجام می‌دهد. روان‌شناسی شناختی می‌خواهد ضمن رسیدن به هدف نهایی خود، یعنی درک رفتارهای انسان، توصیفی روشن و جزئی از ادراک، معرفت، فهم و سایر فرایندهای شناختی ارائه دهد. روشن است که نتیجه کاربردی این توصیفات پیش‌بینی و درک بهتر رفتار انسان است (خرازی و رمضان دولتی، ۱۳۸۸: ۶)

این رویکرد در روان‌شناسی در تقابل با دیدگاه رفتارگرایی^۱ قرار دارد، چرا که "رفتارگرایی ناب، موضوع روان‌شناسی را منحصر در رفتار ظاهری و مقدمات و پیامدهای

۱. رفتار گرایی Behaviorism با اعتراض به کاربرد مفاهیم و روش‌های غیرعینی در روان‌شناسی ساختارگرا شروع شد. در ابتدا ادعا این بود که تنها آنچه قابل مشاهده مکرر و واضح توسط انسان‌های مختلف است، یعنی رفتار به معنای اخص آن موضوع محوری علم روان‌شناسی است، لیکن بعداً این ادعا از این نیز فراتر رفت و انحصاراً رفتار ظاهری را موضوع علم روان‌شناسی دانست و هشیاری و مفاهیم ذهنی را از حوزه روان‌شناسی خارج ساخت.

قابل مشاهده آن می‌داند و تلاش برای درک فرایندهای ذهنی که به موازات رفتار روی می‌دهند، انجام نمی‌دهد. گروهی از رفتارگرایان حتی ضرورت مطالعات عصب‌شناسی درباره یادگیری و سایر فرایندهای شناختی را انکار می‌کنند و این‌گونه بررسی‌ها را به حوزه روان‌شناسی چندان مربوط نمی‌دانند. رفتارگرایی به کاوش تفصیلی درباره انواع محرک‌ها و پاسخ‌ها، روابط بین آن‌ها و نحوه تقویت یا تضعیف این روابط می‌پردازد، لیکن معلوم نمی‌کند که شخص (موجود زنده) با اطلاعاتی که به صورت محرک به او داده می‌شود، چه می‌کند، حال آنکه شناخت‌گرایی مایل است روشن کند که شخص چگونه اطلاعات را در مسیر محرک تا پاسخ تغییر می‌دهد، مراحل پردازش این اطلاعات کدام است، در هر مرحله چه روی می‌دهد و اگر مشکلی پیش آید، مربوط به کدام مرحله است. از نظر روان‌شناسی شناختی، فرایندهای ذهنی هم ممکن و هم مفید و هم ضروری است، برای فهم کامل رفتار انسان لازم است سازوکارهای زیرساز آن را بشناسیم، باید با استفاده از روش‌های معتبر مستقیم یا غیرمستقیم علمی، ساختارهای فرضی و فرایندها را مطالعه و فرضیه‌هایی را عرضه و آزمایش کنیم تا به یک نظریه شناختی متقن برسیم" (خرازی و رمضان دولتی، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲).

ظهور روان‌شناسی شناخت و منازعه مکاتب شناختی و عقلانی

علوم شناختی با رشد و گسترش خود کمک فراوانی به مطالعه تصمیم‌گیری در معنای اعم و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی در معنای اخص کردند و درست به همین دلیل از این تحول تحت عنوان "انقلاب شناختی" یاد می‌شود. انقلاب شناختی به سلطه بی‌رقیب مکاتب عقلانی در تصمیم‌گیری پایان داد و منجر به منازعه بین مکاتب عقلانی و شناختی در مطالعه مقوله تصمیم‌گیری شد. در این بخش در ابتدا به معرفی الگوی عقلانی تصمیم‌گیری خواهیم پرداخت و در ادامه منازعه آن با مکاتب شناختی را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

الگوی عقلانی به لحاظ روش شناختی بر این مفروضات استوار بود که؛ اهداف از قبل معین و معلوم می‌باشد و یا آنقدر واضح و آشکار می‌باشد که هدف‌گذاری می‌تواند به آسانی و سادگی انجام گیرد، کلیه راه‌حل‌های مختلف شناسایی و مورد بررسی قرار می‌گیرد، تمامی نتایج و عواقب ناشی از اتخاذ و اجرای یک تصمیم بررسی و در نظر گرفته شده است، اطلاعات کامل و رایگان در اختیار تصمیم‌گیرنده قرار دارد و در نهایت تصمیم‌گیرنده از عقل کامل برخوردار است و این امر موجب می‌شود او همیشه و همواره آن راهی را انتخاب و عمل کند که مطلوب‌ترین راه بوده و حداکثر کارایی در جهت تأمین خواسته‌هایش را دارا می‌باشد. عقلانی کامل همچنین به این معناست که

تصمیم‌گیرنده از توانایی ذهنی نامحدود و حافظه بسیار قوی برخوردار می‌باشد که به موجب آن قادر است اطلاعات زیادی به خاطر بسپارد و با توانایی که در ترکیب، پردازش و عمل‌آوری این اطلاعات دارد می‌تواند راه‌حل‌های گوناگون را سنجیده با ارزیابی صحیحی که به عمل می‌آورد به درستی تشخیص دهد که کدام یک از آنان مطلوب‌ترین و بهترین راه‌حل است (سعادت، ۱۳۷۲: ۲۳-۲۴). البته باید اشاره کرد که این تلقی از عقلانیت در واقع نوع آرمانی مدل عقلانی تصمیم‌گیری است (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۵۷).

مطالعات تصمیم‌گیری در معنای اعم و در علم سیاست و روابط بین‌الملل و سیاست خارجی به طور اخص به شدت متأثر از الگوی عقلانی تصمیم‌گیری بوده است. از نظر "گراهام آلیسون"، به‌رغم اختلافات قابل‌توجهی که از نظر تأکیدها و دیدگاه‌های مشترک تحلیل‌گران معاصر و همچنین افراد غیرمتخصص وجود دارد، اغلب آن‌ها، هنگامی که می‌خواهند رویدادهای جهانی را تفسیر کنند از چارچوب الگوی بازیگر عقلانی پیروی می‌کنند. آلیسون از این الگو با عنوان "الگوی کلاسیک" یاد می‌کند (آلیسون، ۱۳۶۴: ۴۱).

به تبع غلبه این مدل، نظریه‌ها و پارادایم‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی نیز در تحلیل خود واحدهای سیاسی را به مثابه بازیگر عقلانی فرض می‌کردند. به تعبیر "آلکس مینتز و کارل دی روئن"، بسیاری از تحلیل‌های علمی در تصمیم‌گیری در سیاست خارجی از مفروضات بازیگر عقلانی منبعت شده‌اند. مخصوصاً پارادایم رئالیستی که دولت‌ها را به مثابه بازیگران واحدی فرض می‌کند که به دنبال به حداکثر رساندن سود و به حداقل رساندن ضرر در فضای آنارشیک نظام بین‌الملل است. مفروضات بازیگر عقلانی از مشخصه‌های اقتصاد خرد است. تصمیم‌گیر شخصی در اقتصاد؛ خواهان خرید کمتر، فروش بالا و به حداکثر رساندن ثروت است. این مدل، شقی را برمی‌گزیند که به حداکثر سود می‌رساند. مدل عقلانی به دنبال اطلاعات جدید است و شبکه عریضی را برای اخذ اطلاعات دارد. تصمیم به وسیله شخص یا گروهی کوچک گرفته می‌شود که به دنبال بهترین نتیجه هستند (Mintz and Derouen, 2010: 8).

براساس رویکرد مدل عقلانی تصمیم‌گیری، کسانی که تصمیمات مهمی را درباره سیاست خارجی اتخاذ می‌کنند، باید منطقی و دارای قوه تمیز باشند و به شواهد جدید نیز توجه کنند. آن‌ها همچنین باید در مذاکرات، منطقی و اصولی رفتار کنند. بر این اساس تصمیم‌گیران عقلانی کسانی هستند که آماده گفتگو و دریافت شواهد جدید هستند و در این مسیر تمامی شواهد را فارغ از هرگونه تعصب و جانبداری مورد ارزیابی قرار داده و درباره نتیجه احتمالی و عواقب هر یک از گزینه‌ها فکر می‌کنند. ارزیابی آن‌ها از شواهد جدید برای به حداکثر رساندن سود مورد انتظار است.

با طرح علوم انقلاب شناختی، چالش اساسی پیش روی مفروضات روش‌شناختی الگوی عقلانی تصمیم‌گیری قرار گرفت و منجر به منازعه میان مکتب عقلانی و مکاتب‌شناختی شد. در واقع سؤال اساسی این بود که اگر آن‌طور که مکتب عقلانی معتقد است، انسان‌ها در یک فرایند عقلانی که اشاره شد، تصمیم‌گیری می‌کنند، چرا در بسیاری از منازعات هنوز به راه حل مشخصی نرسیده است.

مکاتب عقلانی و شناختی، فهم‌های متفاوتی از تصمیم‌گیری را عرضه می‌کنند. هربرت سایمون مفهوم انسان‌شناختی جالبی را عرضه کرد تا بین تصمیم‌گیری عقلانی و شناختی تمایز قائل شود. سایمون تشخیص داد که مدل‌های شناختی فرض می‌کنند که تصمیم‌گیران توانایی محدودی در پیروسی اطلاعات دارند و لذا به جای جستجوی تمام اطلاعات برای بهترین نتیجه، گزینه مقبول را می‌پذیرند. در حالی که مدل‌های عقلانی بر حداکثر رساندن رفتارها و مقایسه هزینه فایده تمرکز می‌کنند. مکاتب شناختی به دنبال این هستند که در محیط عقلانی محدود چگونه انسان‌ها تصمیم می‌گیرند و یاد می‌گیرند. علاوه بر این مکاتب شناختی در مورد این که انسان‌ها در مورد اطلاعات دست به‌گزینش می‌زنند، این که انسان‌ها فرایند جستجوی اطلاعات را به صورت کامل انجام نمی‌دهند و به احتمال زیاد، گزینه رضایت‌بخش را نسبت به گزینه مطلوب برمی‌گزینند، اهمیت قائل هستند (در مورد نقش سایمون در نقد مدل عقلانی تصمیم‌گیری بنگرید به: شهرآبادی، ۱۳۸۶: ۶۳).

تئوری‌های روان‌شناسی به ما در فهم این که چگونه رهبران تصمیمات سیاسی می‌گیرند، کمک می‌کند. هسته مرکزی روان‌شناسی شناخت این است که انسان‌ها چگونه اطلاعات را دریافت، پردازش و ذخیره می‌کنند که نسبت و ارتباط مستقیمی با تصمیم‌گیری دارد. تئوری‌های شخصیت به ما در فهم تأثیرات خصایل شخصی و شرح حال اشخاص در تصمیم‌گیری سیاست خارجی کمک می‌کنند، در حالی که تئوری‌هایی که احساسات و عواطف را مورد مطالعه قرار می‌دهند، به نقش احساسات در تصمیم‌گیری سیاست خارجی توجه دارند. روان‌شناسی شناخت مفروضات مدل عقلانی را در عمل قابل تحقق نمی‌داند.^۱ رابرت جرویس^۱ "در کتاب خود با عنوان "تصورات و سوء تصورات در روابط بین‌الملل" که شاید مهم‌ترین کتاب در این زمینه باشد، پویش‌ها و میان‌برها و پردازش‌های ذهنی که حکایت از عدم توانایی ذهن در انجام محاسبات پیچیده موردنظر مدل عقلانی است را در این کتاب به تصویر می‌کشد (Jarvis, 1976).

مدل‌های شناختی را نمی‌باید به منزله روش غیرعقلانی تلقی کرد، بلکه تفسیر واقع‌گرایانه از واقعیت فعالیت ذهن آدمی است. مدل‌های شناختی همچنین بر نقش

1. Robert Jervis

هزینه‌های بالا در گردآوری اطلاعات، فشار و استرس زمانی، ابهام و مشکلات در یادآوری، سوءتفاهمات، ساختار سازمانی و دیگر عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیری تأکید دارند (Mintz and Derouen, 2010: 8).

فعالیت‌های صورت‌گرفته در علم روان‌شناسی، به‌ویژه از جانب تحقیقات صورت‌گرفته جدید در علم اعصاب بسیاری از اصول بنیادی مدل عقلانی را به چالش کشیده است. در حدود چهل سال پیش روان‌شناسان با رد مدل‌های ساده‌رفتاری و نگاه دوباره به این که چگونه فرایندهای تفکر انسان‌ها به انتخاب‌های آن‌ها شکل می‌دهد، دست به انقلاب‌شناختی^۱ زدند و "ذهن"^۲ را دوباره در روان‌شناسی مطرح کردند. انقلاب‌شناختی را می‌توان در سطح گسترده به عنوان تعلیقات و حواشی بر محدودیت‌های عقلانیت فهمید. امروزه نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که انسان‌ها بندرت با انتظارات مدل عقلانی هماهنگی دارند. این بدبینی را می‌توان ناشی از دلایلی همچون مشکل بودن برآورد نتایج و محدودیت ذهن آدمی دانست (Stein, 2005: 102).

روان‌شناسی شناخت تفاوت‌های مهمی را بین انتظارات مدل عقلانی و فرایندهای مربوط به خصایص، عقاید و قضاوت‌هایی که مردم مکرراً انجام می‌دهند، نشان داده است و این تفاوت‌ها را با توجه به نیاز انسان‌ها به کسب روش‌های ساده در فرایند کسب اطلاعات و داوری توضیح می‌دهد. در ادامه به بحث درباره برخی از مهم‌ترین مؤلفه‌های روان‌شناسی شناخت که در تصمیم‌گیری سیاست خارجی تأثیر دارند، می‌پردازیم.

۱. تمایل انسان‌ها به ساده‌سازی و گریز از پیچیدگی

ساده‌سازی^۳ معرف یکی از مهم‌ترین خصوصیت انسان‌هاست که در تصمیم‌گیری نقش زیادی دارد. رهبران سیاسی که در راستای برقراری نظم در جهان به اتخاذ تصمیمات مبادرت می‌کنند، پیچیدگی‌های آن را تا حدودی ساده‌تر می‌کنند و به‌طور ناخودآگاه اختلافات جزئی، محتوا و عناوین فرعی خارج از موضوع را به منظور فراهم کردن قالب ساده‌تری جدا می‌کنند. زمانی که آن‌ها به گذشته می‌نگرند تا درباره آینده تصمیم‌گیری کنند، با محدود کردن شرایط بین گذشته و آینده شباهت‌های جزء به جزء و ساده را ترسیم می‌کنند. برای مثال در سال ۱۹۹۱ جرج بوش پدر، صدام حسین را بدون کمترین توجه به تفاوت‌های بین دو کشور عراق در سال ۱۹۹۱ و آلمان در سال ۱۹۳۸، "هیتلر دیگر" نامید و با قرار دادن صدام در یک قالب از پیش موجود از طریق منطق قیاس به این پاسخ رسید که در برابر حمله عراق به کویت پاسخ دهد. ما نیازمند

1. Cognitive Revolution
2. Mind
3. Simplicity

ساده کردن محیط شلوغ و گیج‌کننده و پیچیده به منظور دستیابی به الگوها هستیم اما عموماً بیش از حد ساده می‌کنیم و رهبران سیاسی از این قاعده مستثنی نیستند (Stein, 2005: 104).

"هیل" از این خصیصه با تعبیر "صرفه‌جویی‌شناختی" و یا "ساده‌انگاری" یاد می‌کند و "استاین برونر" آن را "تمایل عام به تعمیم" می‌نامد. به اعتقاد هیل، از نظر فکری تمایل به امور مدیریت‌پذیر با میل به شناخت پیچیدگی در تعارض است ولی در یک محیط سیاسی، اولی به قیمت از دست رفتن دومی به شدت مورد تأکید قرار می‌گیرد. جزئیات بیش از حد یا داشتن اطلاعات کارشناسی بیش از اندازه مانع از شناخت تصمیم‌گیرنده‌ای می‌شود که زیر بار آن‌ها به زانو در آمده است، همچنین موجب خصومت با رویکرد علمی - دانشگاهی می‌گردد (هیل، ۱۳۸۷: ۱۶۴).

ساده‌سازی در تصمیم‌گیری به‌ویژه با ایجاد شباهت‌های تاریخی صورت می‌گیرد و این با ماهیت متحول و پیچیده و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی در تضاد است از همین رو "پژوهش‌گران روابط بین‌الملل در سال‌های اخیر به شدت تأکید دارند که از تاریخ نمی‌توان هیچ درس روشنی گرفت و به قول هگل از تاریخ می‌آموزیم که نمی‌توان از تاریخ چیزی آموخت. این امر دلایل گوناگونی دارد که مهم‌ترین دلیل آن تمایل آشکار تصمیم‌گیران به بهره‌گیری از مقایسه و تشبیه‌های تاریخی ساده است که در نهایت آن‌ها را به دردسر می‌اندازد" (هیل، ۱۳۸۷: ۱۶۷).

۲. تمایل انسان‌ها به یکدست‌سازی اطلاعات و گریز از تناقض

این خصیصه به یک‌پارچگی شناختی^۱ معروف شده است. یک‌پارچگی شناختی به این معناست که تصمیم‌گیران اطلاعاتی را که همخوان با تصویر و عقاید پیشین آن‌ها نیست، کمتر بها می‌دهند و یا این که توجه بیش از حدی به اطلاعات همخوان با عقاید و تصاویر ذهنی خود نشان می‌دهند. تصمیم‌گیران و تصمیم‌گیران گروهی بیشتر به دنبال اطلاعاتی هستند که از قبل انتظار داشتند. به عبارت دیگر اطلاعات براساس تصور از پیش موجود پردازش می‌شود. اطلاعاتی که با تصویر قبلی و انتظارات ما منطبق است، فوق‌العاده مهم هستند و جستجو برای یافتن اطلاعات از نوع دیگر محدود می‌شود. در اصل در این جا از انسداد ذهن صحبت می‌کنیم که از ورود آنچه که ناسازگار با عقاید پیشین ماست در روند تصمیم‌گیری جلوگیری به عمل می‌آورد. نظرات و عقاید قبلی ما به‌طور جد مورد سؤال قرار نمی‌گیرند. برای مثال، جان فاستر دالاس به کرات اطلاعاتی را که با عقاید قبلی او درباره اتحاد شوروی متناقض بود کم‌توجهی می‌کرد (Mintz and

(Karl DeRouen, 2010: 97). جرویس اشاره می کند که مشکل یک پارچگی شناختی این است که تصمیم گیرنده می تواند در تصمیم خود بیش از حد مطمئن باشد و دیدگاه های جایگزین مهم را کنار بگذارد. او همچنین اشاره می کند که یک پارچگی شناختی می تواند مانع تغییر شده و منجر به سیاست های انعطاف ناپذیر شود (Jervis, 1976: 117- 143).

روان شناسان شناختی شواهد متقنی دارند که نشان می دهد انسان ها تمایل دارند تا اطلاعات یکدست و همخوان را به اطلاعات ناهمخوان و متناقض ترجیح دهند و این علاقه دیرینه به اطلاعات همخوان به طرز معنی داری به استمرار باورها کمک می کند و منجر به تقویت باورها می شود. برای مثال برخی از مدافعان سرسخت تغییر رژیم در عراق در سال ۲۰۰۳ در بین دولتمردان بوش، وقتی با خشونت های رو به رشدی در این کشور مواجه شدند، همچنان بر این نکته پافشاری می کردند که این در واقع مشکل عراقی هاست که نمی توانند از عهده چالش ها بر آیند. گروه دیگری که از حمله به عراق حمایت می کردند مشکل را در بی کفایتی آشکار مدیران بوش می دانستند و برخی هم مشکل را به دوش دیگران می انداختند و به جای تجدیدنظر در عقاید خویش سعی می کردند با بی کفایت دانستن دیگران، علت عدم تحقق پیش بین های خود را توجیه کنند. تحقیقات متعددی در فرهنگ های مختلف درباره این که چرا کارشناسان مسائل سیاست خارجی در کل به دفاع از پیش بینی های خود حتی در شرایطی که پیش بینی آن ها محقق نشده می پردازند، صورت گرفته است. "تدلوک" هفت دسته از سیستم دفاع از باورها را مشخص کرده است؛ به چالش کشیدن این که، آیا شرایط محیطی مورد نیاز برای پیش بینی راضی کننده است، استناد کردن به پیشامدهای غیرمنتظره، استناد کردن به گزارش های غیرواقع - من آن گزارش را درست پنداشته بودم [به عبارت دیگر؛ من براساس آن گزارش واقعی پیش بینی کرده بودم] - بکارگیری و استفاده از عنصر زمان - من جلوتر از زمان خود هستم و تاریخ حقانیت مرا اثبات خواهد کرد - اعلام کردن این که سیاست های بین المللی به طرز ناامیدکننده ای غیرقابل تعیین و غیرقابل پیش بینی هستند، اصرار بر این که آن ها اشتباه درستی انجام داده اند و [اگر باز هم قرار باشد پیش بینی کنند و تصمیم بگیرند] باز هم این کار را خواهند کرد و پافشاری بر این امر که حوادث غیرمحمتمل بعضی مواقع اتفاق می افتند. برای مثال مقامات ناتو تصدیق می کنند که آن ها بی رحمی طالبان را در سال ۲۰۰۵ پیش بینی نکرده بودند، اما تأکید می کردند که پیش بینی های اساسی آن ها در مورد تسریع بازسازی ها و ثبات در افغانستان در طولانی مدت به درستی اثبات خواهد شد. این دفاعیه حوادث غیرمنتظره را

با بحث درباره زمان‌بندی جهت تحقق پیش‌بینی‌ها با هم ترکیب می‌کند. کارشناسان خیلی مطمئنی که در نخستین تجربه‌های پیش‌بینی خود هستند، بیشتر در معرض تهدید قرار می‌گیرند و زمانی که با شواهد غیرمؤید مواجه می‌شوند تمایل بیشتری به حفظ باورهای خویش با استفاده از موارد هفت‌گانه بالا دارند و کمترین گشاده‌رویی را به تجدیدنظر در باورهای خود نشان می‌دهند این الگو در میان تصمیم‌گیران آمریکایی در طول جنگ ویتنام بسیار شایع بود (Stein, 2005: 105).

تدلوک به تبعیت از "ایزایا برلین"^۱ کارشناسان سیاست خارجی را به "روباها" و "خارپشت‌ها" تقسیم‌بندی می‌کند (Berlin, 1953). خارپشت‌ها "یک چیز بزرگ" را به خوبی و در سطح گسترده‌ای می‌دانند و آنچه را می‌دانند به سایر حوزه‌های تحلیل سیاست خارجی تعمیم و گسترش می‌دهند. روباه‌ها در مقابل "چیزهای کوچک زیادی" می‌دانند، به طرح‌های فراگیر و بزرگ شکاک هستند، توضیحات مربوط به رشته‌های مختلف دانش را پشت سر هم قرار می‌دهند و نسبت به انجام پیش‌بینی در جهان سیاست مشکوک هستند. اگر بخواهیم این مباحث را در حوزه سیاست خارجی عملیاتی کنیم می‌توان گفت که خارپشت‌ها تمایل دارند تا در مواجهه با شواهد، کل‌گرایان استنتاجی باشند، اگرچه روباه‌ها به احتمال عمل‌گرایان استقرایی هستند و به احتمال زیاد به دنبال اطلاعات جدید هستند و از آن استقبال می‌کنند. شواهد نشان می‌دهد که روباه‌ها در پیش‌بینی کوتاه‌مدت در حوزه تجارب خود بهتر از خارپشت‌ها عمل می‌کنند. بدترین کار بازیگر خارپشت این است که پیش‌بینی‌های بلندمدت می‌کند که با اعتماد و اطمینان قابل‌ملاحظه‌ای همراه است. خارپشت‌ها عموماً مردمانی هستند که نیاز شدیدی به ساختار و کل دارند و کسانی هستند که به احتمال قوی، شواهد متناقض را زمانی که با پیش‌بینی‌های آن‌ها در تضاد باشد، نادیده می‌گیرند (Stein, 2005: 108).

۳. ضعف انسان‌ها در ارزیابی احتمالات

انسان‌ها درباره ماهیت احتمال، دچار تردید هستند و به همین لحاظ آن‌ها برآوردکنندگان و تخمین‌زنندگان ضعیفی هستند. برای کارشناسان بسیار سخت است تا بتوانند ارزیابی و برآوردی را انجام دهند، چرا که ما در جهان سیاست نمونه‌های تکراری در مقیاس وسیع نداریم. شاید بتوان در اقتصاد جهانی و مالی و بهداشت جهانی از توزیع احتمالی رکود و تورم اطلاع یافت. اما تحلیل‌گران سیاسی در بهترین شرایط نمی‌توانند از احتمال حمله نظامی به تأسیسات زیربنایی آگاهی داشته باشند. بنابراین تحلیل‌گران سیاست خارجی در یکی از سخت‌ترین محیط‌های عدم اطمینان کار می‌کنند و هیچ

1. Isaiah Berlin

دسترسی به توزیع احتمالات ندارند. این محیط عدم اطمینان چندان هم خوشایند نیست و تحت این شرایط همانند سایر مردم به دنبال اطمینان کاذب برای برقراری نظم و کنترل هستند (Stein, 2005: 109).

۴. زیان‌گریزی انسان‌ها

این مؤلفه به "بیزاری از دست‌دادن" هم معروف شده است، به این معنا که انسان‌ها بیشتر به از دست‌دادن‌های بالقوه حساسند، تا دستاوردهای بالقوه. براساس این نظریه که به نظریه "امید" هم معروف است، انسان‌ها برای نفع و دستاوردها میل به خطرجویی دارند و برای ضرر ندیدن از خطر جویی پرهیز می‌کنند. مطابق نظریه امید یک دستاورد و نفع مطمئن باید بر یک دستاورد بالقوه بزرگ‌تر و مخاطره‌آمیز رجحان داشته باشد و انتخاب گردد. "کاهنمان و تورسکی" متوجه شدند اکثر افراد، به دست آوردن مطمئن ۸۰۰ دلار را بر یک احتمال ۸۵ درصدی کسب ۱۰۰۰ دلار و احتمال ۱۵ درصدی نرسیدن به هیچ چیزی ترجیح می‌دهند. این امر به "بیزاری از خطر" موسوم است و به‌رغم این واقعیت رخ می‌دهد که ارزش قابل انتظار تصمیم مخاطره‌آمیز بیشتر از ارزش دستاورد مطمئن می‌باشد (آنزک و مارک کین، ۱۳۸۹: ۵۷۴-۵۷۵).

انسان‌ها دارای جنبه ریسک و خطرپذیری هستند که مدل انتخاب عقلانی به آن توجهی نکرده است. ما بیشتر مخالف از دست‌دادن چیزی هستیم تا به دست‌آوردن چیزی. روان‌شناسی شناخت شواهد متقنی دارد که نشان می‌دهد از دست‌دادن بسیار دردناک‌تر از شیرینی به دست‌آوردن چیزی است و مردم نقد اندک را به نسبه بیشتر ترجیح می‌دهند.

مردم به طور سیستماتیک در ارتباط با چیزهایی که از دست داده‌اند بیشتر اغراق می‌کنند تا چیزهایی که به دست می‌آورند. تأثیر این مسئله در تصمیم‌گیری سیاست خارجی بسیار قابل‌ملاحظه است. رهبران تمایل دارند تا در مواقعی که همه چیز به خوبی پیش می‌رود با ریسک مخالفت کرده و در زمانی که شرایط به بدی پیش می‌رود، ریسک‌پذیر باشند. همچنین تمایل به این دارند تا درباره حفظ داشته‌هایشان ریسک بیشتری بکنند تا اینکه این ریسک را درباره به دست‌آوردن چیزهای دیگر انجام دهند (Stein, 2005: 110).

مقوله چهارم تحت عنوان "تئوری چشم‌انداز"^۱ از زمانی که توسط "دانیل کاهنمن"^۲ و "آموس تورسکی"^۳ صورت‌بندی شده است به یکی از تئوری‌های مهم روان‌شناختی در تصمیم‌گیری تبدیل شده است. تئوری چشم‌انداز حول این محور اساسی صورت گرفت که به دست‌آوردن و از دست‌دادن میزان دارایی‌ها اساسی هستند. تئوری چشم‌انداز اشارات اجمالی در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی دارد. "کارل دی‌روئن"^۴ با استناد به این تئوری به بررسی استفاده از نیروی نظامی در زمانی که رؤسای جمهور درگیر مشکلات سیاسی هستند، پرداخته است و همچنین "روز مک دیرموت" از این تئوری در توصیف حوادثی که پس از انقلاب اسلامی ایران و بحران گروگان‌گیری برای کارتر پیش‌آمد، استفاده کرده است. تئوری چشم‌انداز اشاره به این دارد که اجتناب از زیان بسیار مهم‌تر از تضمین به دست‌آوردن چیزی است. انسان‌ها به چیزهایی که به دست می‌آورند ارج می‌گذارند و در مورد از دست دادن چیزهایی که تاکنون داشته‌اند، احساس نگرانی می‌کنند. تئوری چشم‌انداز مشتمل بر دو مرحله است: مرحله اول یعنی مرحله تدوین، تصمیمات مطرح و گزینه‌ها مشخص می‌شوند و نتایج و احتمالات مربوطه نیز مشخص می‌شود. در این مرحله اثرات مربوط به شکل و قالب رخ می‌دهد، چرا که تئوری چشم‌انداز بر این نکته تأکید دارد که مسیری که اطلاعات مربوط به تصمیم از آن طریق وارد می‌شود، می‌تواند انتخاب را تحت تأثیر قرار دهد و این مسئله مغایر با مدل بازیگر عقلانی است که مسیر و روش کسب اطلاعات را دارای

۱. در علم اقتصاد تئوری چشم‌انداز با "اقتصاد رفتاری" نزدیکی و پیوند دارد. در واقع اقتصاد رفتاری مفروضات سفت و سخت عقلانیت را که در مدل‌سازی اقتصادی استفاده می‌شود با فروزی که سازگار با درک روان‌شناختی هستند و در حالی که ادعا و تأکید بر ساختار ریاضی و توضیح رخدادهای طبیعی دارند، جایگزین می‌کند. در دهه ۱۹۵۰ هربرت سایمون با طرح نظریه عقلانیت محدود گام‌های مهمی را در این زمینه برداشت. گام‌های بعد در این زمینه توسط دانیل کاهنمن و آموس تورسکی و دیگران برداشته شد. نظریه چشم‌انداز مثال خوبی از ترکیب روان‌شناسی ادراکی و اقتصاد است که توسط کاهنمن و تورسکی به عنوان یک نظریه جایگزین برای نظریه مطلوبیت انتظاری پیشنهاد کردند. قاعده کل در نظریه چشم‌انداز این است که مردم خود را با احساس لذت و خوشی منطبق می‌کنند بنابراین مطلوبیت‌ها به وسیله فواید و مضرات برخی نقاط مبنا و در رده بالاتر توسط کل ثروت شخص تعیین می‌شود. مطالعات نشان داده‌اند که واکنش در قبال سود و ضرر از دو جهت متفاوت است؛ ضررها دو برابر بیشتر از فواید هم مقیاس خود مورد تنفر هستند (بیزاری از زیان). مردم اغلب در حوزه مضرات یعنی در جایی که می‌توانند سربه‌سر شوند (دسترسی به نقطه مبنا) به دنبال ریسک می‌گردند، در حالی که از ریسک‌کردن در حوزه فواید (اثر انعکاسی) اجتناب می‌کنند. به نقل از مقاله اقتصاد رفتاری، نویسنده پروفیسور کالین کمرر در روزنامه سرمایه ۱۳۸۷/۴/۱۷.

2. Daniel Kahneman
3. Amos Tversky
4. Karl DeRouen Jr.

نقش تعیین کننده در تصمیم گیری نمی داند، (Mintz and Karl DeRouen, 2010: 75) و (McDermott, 2004).

"لوی" ۱ براساس کارهای "کاهنمان" و "تورسکی" به شرح مثالی می پردازد تا نشان دهد، چگونه قالب می تواند به انتخاب شکل دهد. در این مثال به اشخاص دو سناریوی متفاوت ارائه می شود. در یک نوع به افراد گفته می شود که نوعی بیماری در آسیا شیوع یافته و پیش بینی می شود که ۶۰۰ نفر را از بین ببرد و دو سناریو برای مقابله وجود دارد که در ارتباط با این بحران مورد توجه قرار گرفته و هر دو مشتمل بر دو برنامه است. در سناریو نخست، برنامه اول ۲۰۰ نفر را نجات خواهد داد و برنامه دوم ۳۳ درصد شانس این وجود دارد که تمام آن ها نجات پیدا کنند و ۶۷ درصد احتمال این وجود دارد که هیچ کس نجات پیدا نکند. در سناریوی دوم براساس یک برنامه ۴۰۰ نفر خواهند مرد و در برنامه دیگر ۳۳ درصد احتمال نجات همه و ۶۷ درصد احتمال مرگ همه ۶۰۰ نفر وجود دارد. تفاوت این دو سناریو در این است که گروه نخست اطلاعاتی را دریافت کرده اند که براساس معیار بقا طرح ریزی شده بود و گروه دوم اطلاعاتی را دریافت کرده بودند که براساس معیار مرگ و میر طرح ریزی شده بود. نتایج این آزمایش نشان می دهد که چگونه شکل و قالب می تواند پویای تصمیم را تغییر دهد. گروه نخست به طرز چشمگیری و با کمترین ریسک انتخاب نخست را برگزیده بودند. نتیجه، زمانی که اطلاعات براساس مرگ و میر پی ریزی شده بود برعکس بود. اشخاص به احتمال زیاد گزینه پرخطر را انتخاب می کنند. این تجربیات شواهد تجربی فراهم می کنند که تصمیم گیران در زمینه چیزهایی که به دست می آورند، بیشتر ریسک گریز هستند و در زمینه چیزهایی که از دست می دهند، ریسک پذیر هستند. (Mintz and Karl DeRouen, 2010: 76 and Levy, 2000: 195-197).

مرحله دوم تئوری چشم انداز، مرحله ارزیابی است که انتخاب صورت می گیرد. این انتخاب بر اساس نقطه مرجع^۲ و ارزش یا کارکرد سودمندی صورت می گیرد. مثال مک دیرموت اشاره به شخصی است که حقوقش به ۱۰۰۱ دلار رسیده است. از منظر تئوری چشم انداز اگر این شخص با ۱ دلار کار خود را شروع می کرد بسیار خوشحال تر از کسی بود که با ۱۰۰۰ دلار کار خود را شروع کرده است (Mintz and Karl DeRouen, 2010: 77).

این چهار خصیصه در کنار هم قابلیت های انتخاب عقلانی را بی اعتبار کرده است و باید به عنوان فاکتورهای کلیدی که توانایی های تصمیم گیری در حوزه سیاست خارجی را تحت تاثیر قرار می دهد، مورد بررسی قرار گیرند (Stein, 2005: 108).

1. Levy
2. Reference Point

نتیجه‌گیری و ارزیابی دستاوردهای روان‌شناسی شناخت در حوزه تصمیم‌گیری

روان‌شناسی شناخت بر فرآیندهای ذهنی تصمیم‌گیری افراد تمرکز می‌کند و از این طریق به دنبال تدوین ویژگی‌هایی عام برای تصمیم‌گیری است. همه این ویژگی‌ها قیدوبندهایی هستند بر الگوی عقلانی تصمیم‌گیری و معیار عقلانیت مطلق را در تصمیم‌گیری با تردید روبرو می‌سازند. اما روان‌شناسی شناخت این نکته را روشن نمی‌کند که آیا فرآیندهای ذهنی معطوف به تصمیم در همه افراد با پیش‌زمینه‌های مختلف و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف یکسان است، به عبارت دیگر دستاوردهای روان‌شناسی شناخت تا چه حد قابلیت تعمیم دارند؛ خصایل چهارگانه؛ تمایل انسان‌ها به ساده‌سازی و گریز از پیچیدگی، تمایل انسان‌ها به یکدست‌سازی اطلاعات و گریز از تناقض، ضعف انسان‌ها در ارزیابی احتمالات و زیان‌گریزی انسان‌ها تا چه اندازه در افراد مختلف و در فرهنگ‌های مختلف مشترک است و آیا مبانی فرهنگی و ارزشی در مطالعات روان‌شناسی شناخت مورد توجه قرار گرفته است. به نظر می‌رسد با بررسی انتقادی یکی از مؤلفه‌های چهارگانه فوق بهتر می‌توان پاسخ سئوالات بالا را یافت.

اگر چنان که مؤلفه "بیزاری از دست‌دادن" در مورد خصلت زیان‌گریزی انسان‌ها مورد تأکید قرار داده که؛ انسان‌ها بیشتر به از دست‌دادن‌های بالقوه حساسند، تا دستاوردهای بالقوه و یا براساس نظریه "امید"؛ انسان برای نفع و دستاوردها میل به خطرجویی دارد و برای ضرر ندیدن از خطرجویی پرهیز می‌کند و یا براساس تئوری چشم‌انداز که به دست‌آوردن و از دست‌دادن میزان دارایی‌ها اساسی هستند؛ به قضاوت درباره تصمیم‌گیری انسان‌ها بپردازیم در آن صورت تصمیماتی که با تکیه بر تکلیف و بدون محاسبه سود و زیان مادی و در جهت کسب رضای خداوند صورت می‌گیرد، در روان‌شناسی شناخت چه جایگاهی دارند و چگونه بحث و بررسی می‌شوند؟

به نظر می‌رسد ضعف مطالعات روان‌شناسی شناخت در فرهنگ‌های مختلف به‌طور اعم و جمهوری اسلامی ایران به‌طور اخص باعث شده تا بسیاری از تفاوت‌های مهم فردی و خصلت‌های روانی افراد با مبانی ارزشی مختلف مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گیرد. در فرهنگ اسلامی در بسیاری از مواقع افراد از تمام دلبستگی‌های مادی و دنیایی خود برای ارزش‌های والاتر صرف‌نظر می‌کنند، چرا که مطابق مبانی دینی امور مادی زودگذر هستند و رفتارهای آدمی تنها متوجه سرای دنیوی نیست و وجه اخروی نیز دارد. خداوند در قرآن کریم پس از آنکه بیان می‌کند مصائب دنیوی اموری مقرر و تعیین‌شده از جانب پروردگار هستند، می‌فرماید: "تا بر آنچه از دست می‌دهید اندوهگین نگشته و به آنچه به دست می‌آوردید شادمان نگردید و خداوند هیچ متکبر خود

ستاینده‌ای را دوست نمی‌دارد".^۱ انسان مؤمن در تصمیم‌گیری‌هایش رو به خدا دارد و از این حیث بیم زیادی برای از دست دادن دارایی‌ها مطابق تئوری چشم‌انداز ندارد". بیم و امید انسان مؤمن در این دنیا برای آخرت است، نه در این دنیا برای این دنیا و یا در آخرت، زیرا در آن جهان دیگر بیم و حزنی برای مؤمن وجود ندارد" (احمدی، ۱۳۷۸: ۴۱).

این عوامل باعث می‌شود تا روان‌شناسی شناخت و یافته‌های آن به علت غفلت از وجوه غیرمادی زندگی انسان‌ها مورد انتقاد قرار بگیرند. از نظر "محمد عثمان نجاتی" روان‌شناسی در جوامع غربی همگام با رویکرد مادی حاکم بر فلسفه زندگی خود، اثر دین، ایمان و جنبه‌های معنوی را در سلامت روان نادیده می‌گیرد. در بررسی نشانه‌های سلامت روان، انسان‌ها توجه خود را بر کارآمدی و فعالیت در بسیاری از مسائل مربوط به زندگی جاری روزانه، مثل قدرت فرد در برخورداری از روابط اجتماعی، توان او در ارضای نیازهای مادی و دنیایی و موفقیت او در کار و زندگی زناشویی متمرکز می‌سازند و اهمیت دین و ایمان به خداوند را در سلامت روان و رهایی انسان معاصر غربی از اضطراب و سردرگمی نادیده می‌انگارند. فرهنگ و ارزش‌های جامعه، فلسفه زندگی مطرح در یک جامعه، نگاه افراد جامعه به انسان و هستی و نگرش جامعه به وظیفه و هدف انسان در زندگی نه تنها مطالعات روان‌شناختی را در انتخاب موضوع تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، بلکه بر تفسیر نتایج این پژوهش‌ها نیز اثر می‌گذارد (عثمان نجاتی، ۱۳۸۵: ۱۳۹-۱۴۰).

به همین دلیل باید مطالعات روان‌شناسی شناخت را با افزودن متغیرهای دیگر در جوامع مختلف مورد آزمون گذاشت تا صحت و سقم یافته‌های آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد، چرا که به تعبیر شهیدمطهری، انسان در عین این که نمی‌تواند رابطه‌اش را با محدودیت‌های ناشی از وراثت، محیط طبیعی، محیط اجتماعی و تاریخ و زمان به کلی قطع کند، تا حدود زیادی می‌تواند علیه این محدودیت‌ها طغیان نموده، خود را از تقید حکومت این عوامل آزاد سازد. انسان به حکم نیروی عقل و علم از یک طرف و نیروی اراده و ایمان از طرف دیگر تغییراتی در این عوامل ایجاد می‌کند و آن‌ها را با خواست‌های خویش منطبق می‌سازد و خود مالک سرنوشت خویش می‌گردد (مطهری، ۱۳۷۲: ج ۲، ۲۹۱).

دستاوردهای روان‌شناسی شناخت در حوزه تصمیم‌گیری سیاست خارجی، بسیاری از زوایای تاریک مرحله اخذ تصمیم را برای محققان سیاست خارجی و روابط بین‌الملل روشن ساخته است. ولی به نظر می‌رسد مطالعه تصمیم‌گیری سیاست خارجی

۱. لکیلا تاسوا اعلی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور. سوره حدید، آیه ۲۳.

جمهوری اسلامی ایران حوزه تازه‌ای به‌شمار آید که به تعمق بیشتر و تکمیل مطالعات در این زمینه نیاز باشد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. احمدی، علی‌اصغر (۱۳۸۸)، بیم و امید دو شاخص تعادل روانی از دیدگاه اسلام، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۴۸ و ۱۴۹، زمستان ۱۳۷۷ و بهار ۱۳۷۸.
۳. آلیسون، گراهام تی (۱۳۶۴)، شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی؛ تفسیری بر بحران موشکی کوبا. ترجمه: منوچهر شجاعی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. آنزک، مایکل و مارک کین (۱۳۸۹)، روان‌شناسی شناختی، ترجمه: دکتر اکبر رهنما و محمدرضا فریدی، تهران، آبیژ.
۵. حاتمی، جواد (۱۳۸۸)، علم شناخت در روان‌شناسی مدرن و گذشته فلسفی روان‌شناسی در ایران: یک مطالعه تاریخی، پژوهش‌های روان‌شناسی، دوره دوم، شماره ۳ و ۴، ۱۳۸۸.
۶. خرازی، سیدکمال و رمضان دولتی (۱۳۸۸)، **راهنمای روان‌شناسی شناخت و علوم شناختی**؛ تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی، چاپ دوم.
۷. سعادت، اسفندیار (۱۳۷۲)، فرایند تصمیم‌گیری در سازمان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۸. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی-جهانی شده: مناسبت و کارآمدی، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. شهرآبادی، ابوالفضل و ندا بشیری (۱۳۸۶)، "هربرت سایمون متفکری نوآور" مجله اقتصاد، بورس و اوراق بهادار، شماره ۶۸.
۱۰. عثمان نجاتی، محمد (۱۳۸۵)، روش و مراحل پایه‌گذاری روان‌شناسی براساس اسلام، مترجم: نجیب‌الله نوری، پژوهش و حوزه، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۵.
۱۱. فروند، ژولین (۱۳۶۲)، آرا و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه: علی‌محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، **مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی**، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، ج ۲.
۱۳. هیل، کریستوفر (۱۳۸۷)، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

14. Berlin, Isaiah (1953), *The Hedgehog and the Fox: An Essay on Tolstoy's View of History*. Elephant Paperbacks, Ivan R. Dee, Publisher, Chicago. Four Essays on Liberty.
15. Gardner, H. (1985), *The Minds New Science: A History of Cognitive Revolution*. New York: Basic Books.
16. Jervis, Robert, (1976), "Perception and Misperception in International Politics", Princeton, Princeton University Press.
17. Levy, Jack, (2000), *Loss Aversion, Framing Effects, and International Conflict: Perspectives on Prospect Theory*, In *Handbook of War Studies II*, ed. Manus Midlarsky, Ann Arbor, MI: University of Michigan Press.
18. McDermott, Rose, (2004), *The Feeling of Rationality: The Meaning of Neuroscientific Advances for Political Science*, *Perspectives on Politics*.
19. Mintz, Alex and Karl DeRouen Jr (2010), *Understanding Foreign Policy Decision Making*, Cambridge University Press.
20. Stein, Janice Gross, (2005), *Foreign policy decision-making: rational, psychological, and neurological Models*, see in:
http://www.oup.com/uk/orc/bin/9780199215294/smith_ch06.pdf

